

عدالت صحابه در ترازی تحقیق

دکتر عباس نیکزاد*

چکیده:

نوشتار حاضر به بررسی دیدگاه علمای اهل سنت در مورد صحابه پیامبر (ص) می‌پردازد و پس از ارائه ادله چهارگانه کتاب، سنت، اجماع و عقل از نگاه آنها در مورد عدالت همه صحابه، با شیوه کاملاً علمی و با استفاده از لیست منابع یاد شده، به نقد این دیدگاه می‌پردازد. سپس علت ارائه چنین دیدگاه و توجیهاتی را از طرف آنها ناچاری آنها در توجیه رفتارهای ناشایست برخی از صحابه می‌داند.

کلید واژه ها : صحابه پیامبر، کتاب، سنت، اجماع، عقل

ژوبشگاه علوم انسانی و مطالعات فرهنگی
پرتال جامع علوم انسانی

*استادیار و عضو هیأت علمی دانشگاه علوم پزشکی بابل

مقدمه

در چند سفر به مکه و مدینه که به توفیق الهی نصیب این بنده گردید، در جریان گفتگوهای که با اهل سنت کشورهای مختلف از جمله وهابیون سعودی پیش می‌آمد، یکی از اصلی‌ترین مباحثی که آنها اهتمام و عنایت زیادی نسبت به آن نشان می‌دادند و در آن موضوع، دیدگاه شیعه را سخت مورد نکوهش قرار می‌دادند مسأله منزلت صحابه پیامبر اکرم (ص) در اسلام بود؛ ایرادی که بر دیدگاه شیعه دارند این است که شیعه به سب و لعن و تفسیق و تکفیر صحابه پیامبر (ص) می‌پردازد؛ در حالی که در کتاب الهی و سنت نبوی بر روی اعتبار صحابه تصریحات و تأکیدات فراوانی شده است. به همین دلیل شیعه را خارج از سیره و سنت رایج میان مسلمین می‌دانند. در این مقاله به نقد و بررسی دیدگاه اهل سنت در این باره می‌پردازیم.

تعریف صحابه

اولین سؤالی که در این‌جا مطرح می‌شود این است که مقصود اهل سنت از صحابه چیست؟ وجه کسانی جزء صحابه پیامبر (ص) به حساب می‌آیند؟ متأسفانه در تعریف صحابه میان علمای اهل سنت اتفاق نظر وجود ندارد؛ برخی معتقدند هر کس یک ماه یا یک روز یا یک ساعت با پیامبر همراهی و مصاحبت داشته یا آن حضرت را دیده است جزء صحابه پیامبر به حساب می‌آید. برخی دیگر می‌گویند هر کس پیامبر را دیده باشد و در زمان او به اسلام گرویده و به آن راضی گردیده باشد، هر چند به مدت یک ساعت از روز، صحابه پیامبر به شمار می‌آید. (ابن اثیر، اسدالغابه، ۱۱-۱۲؛ ابن حجر عسقلانی، فتح الباری، ۲-۳/۷)

واقعی در صحابه بودن شرط می‌کند که پیامبر را در زمان بلوغ و یا بعد از آن دیده باشد ولی سیوطی این شرط را لازم نمی‌داند، از این رو افرادی مانند محمد بن ابی بکر که در زمان رحلت پیامبر (ص) سه ماهه بوده است را جزء صحابه می‌داند. (یوسف ابن عبدالبر قرطبی، الاستیعاب فی معرفه الصحابه، ۱۰/۱)

به نظر محققان اهل سنت بهترین تعریفی که برای صحابه شده این است: «من لقی النبی (ص) فی حیاة مسلماً و مات علی اسلامه.» یعنی: کسی که پیامبر را در حال حیاتش ملاقات کرده و در زمان حیات او به اسلام گرویده باشد، و مسلمان از دنیا رفته باشد. (همان، ۱۱)

ابن حجر عسقلانی نیز می‌گوید: «واصح ما وقف علیه من ذلک ان الصحابی من لقی النبی



(ص) مومناً به و مات علی الاسلام... یعنی: بهترین تعریفی که در معنای صحابه بدان اطلاع پیدا کردم این است که صحابی کسی است که پیامبر را ملاقات کرده و به او ایمان آورده و با اعتقاد به اسلام از دنیا رفته است.

بنابراین، هم کسانی که مصاحبت آنها با پیامبر طولانی بوده است و هم کسانی که مصاحبت آنها کوتاه بوده است، هم افرادی که از او روایت کرده‌اند و هم افرادی که روایت نکرده‌اند، هم اشخاصی که با او در جنگ همراهی داشته‌اند و هم اشخاصی که همراهی نداشته‌اند، هم کسانی که او را دیده‌اند هر چند مجالستی نداشته‌اند و هم کسانی که به خاطر عارضه‌ای مانند نابینایی او را ندیده‌اند (مثل ابن ام مکتوم) در این تعریف داخل می‌شوند. (ابن حجر عسقلانی، الاصابه فی تمییز الصحابه، ۴/۱) ابن حجر در ادامه می‌گوید: این تعریف مبنی است بر قول اصحّ که مختار محققینی مانند بخاری و استادش احمد بن حنبل و پیروان آن دو است، در این رابطه اقوال دیگری وجود دارد که شاذند. (همان، ۵) علمای اهل سنت در مورد شناسایی صحابه پیامبر راه‌های مختلفی مانند نقل متواتر، شهرت، استفاضه، گواهی یکی از صحابه، ادعای خود شخص به شرط معاصر بودن با پیامبر و عادل بودن را ذکر می‌کنند. (همان ۶-۵؛ یوسف بن عبدالبر قرطبی، ۱۸-۱۷؛ ابن اثیر، جامع الاصول، ۱/۷۵-۷۴)

عقیده اهل سنت درباره صحابه پیامبر (ص)

عقیده اهل سنت درباره صحابه پیامبر این است که همه آنها بدون استثنا عادلند و کسی از آنها را نمی‌توان متهم به فسق و گناه کرد. آنها معتقدند که صحابه پیامبر (ص) در موارد متعدد به نظر و اجتهاد خود عمل می‌کردند؛ زیرا همه آنها به دلیل مصاحبت با پیامبر، اهل اجتهاد بودند و بعید نیست که در برخی از موارد در اجتهاد خود دچار اشتباه و لغزش هم شده باشند، اما هیچ‌گاه از سر عمد و علم مرتکب گناه و خلاف نمی‌شدند. اگر در اجتهاد خود به حقیقت می‌رسیدند دو ثواب و اگر اشتباه می‌کردند یک ثواب به آنها داده می‌شد. بنابراین در نگاه اهل سنت همه صحابه علاوه بر عدالت، دارای اجتهاد نیز بودند.

لازمه عقیده اهل سنت درباره صحابه - همان گونه که خود تصریح می‌کنند - این است که صحابه پیامبر (ص) یک نوع مصونیت دینی دارند؛ زیرا هر کاری که انجام بدهند نباید آنها را به فسق متهم کرد و هیچ کس حق کمترین اعتراضی را نسبت به آنها ندارد، بلکه همگان باید در

صدد توجه و تاویل کارهای آنها باشند و با نگاه خوش‌بینانه و حسن ظن به عملکردهای آنها نگاه کنند و اگر هم نتوانستند توجه کنند سکوت کرده و از اظهار نظر چشم‌پوشی نمایند. روایتی از پیامبر اکرم (ص) نقل می‌کنند: «اذا ذکر القدر فامسکوا و اذا ذکر اصحابی فامسکوا.» (محب‌الدین احمد بن عبدالله طبری، الرياض النظره، ۲۲/۱) یعنی: هنگامی که سخن از قدر به میان آید از سخن گفتن باز ایستید و هنگامی که در مورد اصحاب من سخن به میان آمد از سخن گفتن باز ایستید. سعد الدین تفتازانی در این رابطه می‌گوید: «یجب تعظیم الصحابه و الکف عن مطاعنهم و حمل ما یوجب بظاهره الطعن فیهم علی محامل و تاویلات...» یعنی: بزرگداشت صحابه و خودداری از نکوهش و سرزنش آنها و حمل و توجه کارهایی که ظاهرش ناخوشایند می‌باشد واجب و لازم است. (سعدالدین تفتازانی، شرح المقاصد، ۲۹/۵)

ادله اهل سنت درباره عدالت صحابه

اهل سنت برای اثبات عقیده خود (عدالت صحابه) به ادله اربعه؛ یعنی کتاب، سنت، عقل و اجماع استدلال کرده‌اند. ما در اینجا به ذکر این ادله و سپس نقد و بررسی آنها می‌پردازیم. از کتاب الهی به آیاتی استشهد کرده‌اند که مهمترین آنها به قرار زیر است:

الف) محمد فرستاده خداست و یاران او بر کافران بسیار سخت دل و با یکدیگر مشفق و مهربانند. پیوسته آنان را در حال رکوع و سجود می‌بینی، در حالی که همواره فضل خدا و خشنودی او را می‌طلبند؛ نشانه آنها در صورتشان از اثر سجده نمایان است. (فتح/۲۹)

ب) پیشگامان از مهاجرین و انصار و آنانی که به نیکی از آنان پیروی کرده‌اند خدا از آنها خشنود است و آنان نیز از خدا خشنودند و خدا برای آنها بهشتهایی که از زیر درختان آنها نهرها جاری است مهیا ساخته است که همیشه در آن بسر می‌برند و این در حقیقت کامیابی بزرگ است. (توبه/۱۰۰)

ج) به تحقیق خداوند از مومنانی که زیر درخت (در حدیبیه) با تو بیعت کردند خشنود است. خداوند به آنچه در دل‌های آنها می‌گذشت آگاه بود، پس آرامش و اطمینان را بر آنها نازل کرد و آنان را به فتحی نزدیک پاداش داد. (فتح/۱۸)

د) آنان که ایمان آوردند و هجرت گزیدند و در راه خدا جهاد کردند و آنان که مهاجران را منزل دادند و یاری نمودند، به حقیقت اهل ایمانند؛ برای آنها آمرزش و روزی نیکوی بهشتی



است و آنان که بعداً ایمان آوردند و هجرت و جهاد کردند آنان نیز از شمایند. (انفال/ ۷۵-۷۴)

از سنت نبوی نیز به روایاتی استشهد کرده‌اند که برخی از آنها به قرار زیر است :

الف) مثل اصحاب من در میان امت من ، مثل ستارگان آسمان است ، به هر یک از آنها چنگ زنید هدایت خواهید شد .

ب) مثل اصحاب من در میان امتم ، مانند ستارگان است ، زمانی که غایب شوند مردم سرگردان خواهند شد .

ج) مثل اصحاب من ، مثل نمک در غذاست ، که بدون نمک غذا خوشایند نیست .

د) ستارگان برای اهل آسمان امانند ، همانگونه که ستارگان از بین بروند بر سر اهل آسمان آنچه که ترسانده شدند می‌آید ، من (پیامبر) برای اصحابم امانم ، وقتی از دست بروم بر سر آنها آنچه که ترسانده شدند می‌آید و اصحاب من برای امت من امانند ، وقتی از دست بروند بر سر امتم آنچه ترسانده شدند می‌آید .

ه) اگر کسی به اندازه کوه احد طلا داشته باشد و آن را در راه خدا و مساکین و یتام و بیچارگان انفاق کند تا این که فضیلت یک ساعت یکی از اصحابم را به دست آورد ، هرگز موفق نخواهد شد .

و) شما را به خدا در مورد اصحابم! آنها را بعد از من مورد طعن و اتهام قرار ندهید ؛ هر کس آنها را دوست بدارد ، به خاطر دوستی با من ، آنها را دوست داشته است و هر کس آنها را دشمن بدارد ، به خاطر دشمنی با من ، آنها را دشمن داشته است ، هر کس آنها را اذیت کند مرا آزرده است و هر کس مرا بیازارد خدا را آزرده است و هر کس خدا را بیازارد جا دارد که مورد مواخذه قرار گیرد .

ز) نسبت به اصحابم بدگویی و سب نکنید ؛ به خدا سوگند اگر یکی از شما به اندازه کوه احد طلا انفاق کند ، نمی‌تواند به فضیلت انفاق یک مدّ و یا نصف مدّ یکی از آنها نایل شود .

ح) هیچ یک از اصحابم در زمینی نمی‌میرد ، مگر این که در قیامت به عنوان پیشوا و نور برای اهل آن زمین مبعوث می‌شود .

ط) هر کس یکی از اصحابم را سب کرد ، او را تازیانه بزنید .

ی) هر کس اصحابم را سب کرد ، پس بر او لعنت خدا و ملائکه و همه مردم باد ، از او نه جایگزینی و نه فدیهای می‌پذیرد . (صحیح مسلم ، ۴/ ۱۸۸-۱۸۳؛ الاصابه فی تمییز الصحابه ، ۱/ ۹-۷؛ صحیح

بخاری، ۶۰/۳؛ سنن ترمذی، ۱۰۰۶-۱۰۰۵؛ الاستیعاب فی معرفه الصحابه، ۲۵/۱-۲۰؛ اسدالغابه، ۱۲/۱؛
الریاض النضره، ۲۲/۱-۱۵؛ ابن حجر، المطالب العالیه، ۱۵۱/۴-۱۴۶)

از عقل نیز اینگونه استدلال کرده‌اند: عقل خالی از هوا و تعصب، بر حکمت و رحمت خدا محال می‌داند که برای حمل شریعت خود اُمّتی را برگزیند که اهل فسق و انحراف و گناه باشند. به همین جهت دفاع از طبقه صحابه در حقیقت دفاع از ناموس الهی، کتاب و سنت است. چنان که متهم دانستن آنها در حقیقت متهم نمودن حکمت بالغه الهی است. (یوسف ابن عبدالبر قرطبی، پیشین، ۱۹/۱)

سبب عدم فحوص در عدالت صحابه این است که آنها حاملان شریعتند، اگر در روایت آنها تردید و توقف شود شریعت منحصر به عصر پیامبر (ص) می‌شود و به سایر اعصار کشیده نمی‌شود. (همان، ۲۲)

از اجماع نیز اینگونه استدلال کرده‌اند: اهل سنت اتفاق دارند که جمیع صحابه عادلند و در این مسأله جز اندکی از مبتدعه، مخالفت نکرده‌اند. (ابن حجر عسقلانی، پیشین، ۶) ویژگی صحابه این است که عدالت هیچ یک از آنها مورد سؤال واقع نمی‌شود و این امری است مسلم نزد همه علماء؛ زیرا همه آنها با تصریحات کتاب و سنت تعدیل گردیده‌اند و اجماع امت (از کسانی که به قول آنها اعتنا می‌شود) نیز گویای همین امر است. (یوسف ابن عبدالبر قرطبی، پیشین، ۱۹) امام نووی گفته است: به اجماع کسانی که نظرشان معتبر است، همه صحابه عادلند. (همان، ۲۵)

عقیده شیعه درباره صحابه پیامبر اکرم (ص)

شیعه درباره صحابه معتقد است که هر چند صحابی پیامبر بودن یک افتخار می‌باشد و هر چند نمی‌توان خدمات ارزنده، مجاهدات خالصانه و نقش آشکار آنها را در تحکیم و پایداری اسلام منکر شد و نیز نمی‌توان دلالت و صراحت آیات قرآن کریم در تعریف و تمجید از آنها را نادیده گرفت، اما به هیچ وجه نمی‌توان همه آنها را در یک سطح و اندازه دانست، چنان که نمی‌توان فضیلت عدالت و اجتهاد را برای همه آنها به نحو عام و مطلق منظور کرد و نیز نمی‌توان تمجیدات و تعریفات قرآن را بهانه‌ای برای مصونیت آنها از گناه به ویژه مصونیت دائمی و مادام‌العمری آنها دانست. به نظر شیعه، معقول نیست که صرف دیدار پیامبر، همچون کیمیایی، شخص را بر خوردار از عدالت و اجتهاد نماید؛ چنان که از دیدگاه عقل پذیرفته نیست که پیامبر اسلام مدال



ارزشمند عدالت و اجتهاد را بر گردن همه کسانی که او را دیدار کرده‌اند و اظهار اسلام نموده‌اند، که تعداد آنها به هزاران و بلکه ده‌ها هزار تن می‌رسد - بیاویزد . شیعه معتقد است عقلاً نمی‌توان زیر بار این ادعا رفت که پیامبر (ص) همگان را از اظهار نظر نقادانه و پرسشگرانه درباره‌ی هزاران نفر صرفاً به دلیل این که او را دیدار کرده و اظهار اسلام نموده‌اند منع کند . این با آموزه‌های اسلام که بشر را مکرر به تعقل ، تفکر ، استدلال ، گزینش قول احسن و نقادی اقوال دیگران دعوت می‌کند ، منافات دارد . آیا پذیرفته است که اسلام حتی در پذیرش اصول اعتقادی ، شناخت خدا و صفات او ما را به تفکر ، تدبیر ، اقامه برهان و استدلال دعوت کند ، اما از تفکر درباره‌ی جمع کثیری تنها به بهانه دیدار آنها با پیامبر ما را منع کند؟! آیا معقول است که اسلام ما را از پذیرش کورکورانه و مقلدانه‌ی معتقدات دیگران بازدارد ، اما همزمان ما را توصیه کند یک مجموعه کثیری را بدون تحقیق و بررسی رسماً به عدالت و اجتهاد بشناسید و رفتار و گفتار آنها را الگو و سرمشق خود قرار دهید؟!

آیا عقلاً پذیرفته است ، اسلام همگان را دعوت کند که عقل و فهم خود را درباره‌ی صحابه تخطئه کنید و به جای نقادی عملکردها ، به توجیه و تاویل همه اقوال و اعمال آنها پردازید و حتی ردیلا نه‌ترین اعمال آنها همچون قتل ، غارت ، زنا و فحشا را به نام اشتباه در اجتهاد توجیه کنید و نهایتاً در برخورداری از یک ثواب - به دلیل تلاش در اجتهاد - آنها را طلبکار بدانید؟!

پاسخ ادله اهل سنت درباره عدالت صحابه

پاسخ آیات

در پاسخ آیه اول (فتح ۲۹/۷) باید گفت : اولاً : از این آیه استفاده نمی‌شود که همه صحابه دارای عدالت بوده‌اند ؛ زیرا این آیه در صدد بیان ویژگیهای پیامبر اسلام و مومنان همراه اوست ؛ اگر وصفی درباره گروهی گفته شود معنایش این است که این مجموعه با توجه به راه و مسیری که در پیش گرفته‌اند (ایمان و همراهی با پیامبر) دارای این وصف هستند ، نه این که تک تک آن گروه لزوماً دارای این وصف می‌باشند ؛ مثلاً اگر درباره اهل یک شهر یا افراد یک صنف یا پیروان یک شخص ، ویژگیها و اوصافی (چه به مدح و چه به ذم) گفته شود ، معنایش این نیست که همه افراد آن شهر یا صنف یا همه پیروان آن شخص لزوماً دارای این ویژگیها هستند . شاهد روشن بر این معنا ذیل همین آیه است که می‌فرماید : «وَعَدَ اللَّهُ الَّذِينَ آمَنُوا وَعَمِلُوا الصَّالِحَاتِ مِنْهُمْ مَغْفِرَةً

وَ أَجْرًا عَظِيمًا» یعنی: خداوند به کسانی که از میان آنها ایمان آوردند و عمل صالح انجام دادند، وعدهٔ مغفرت و پاداش عظیم داده است. این آیه صریح در این است که همهٔ همراهان پیامبر دارای این ویژگیها نبوده‌اند. ثانیاً: به فرض که آیهٔ مزبور بر وجود این اوصاف در همهٔ اصحاب پیامبر دلالت داشته باشد، به هیچ وجه بر این معنا دلالت ندارد که این ویژگیها برای آنها تا آخر عمر تضمین شده است و هرگز هیچ کس در هیچ شرایطی فاقد این اوصاف نخواهد شد. همهٔ آنچه که در سابق در رد عقیدهٔ اهل سنت گفتیم شاهد بر این است که این آیه در صدد بیان چنین تضمینی نیست. در پاسخ آیهٔ دوم (توبه/۱۰۰) باید گفت: اولاً: این آیه نیز، همانند آیهٔ پیشین دارای عموم نیست؛ زیرا قسمت اول آیه تنها ناظر به پیشگامان از مهاجرین و انصار است نه همهٔ آنها و قسمت دوم آیه نیز قید «اتَّبِعُوهُمْ بِإِحْسَانٍ» را آورده است و این قید نشان می‌دهد همهٔ آنها دارای این ویژگی نیستند. ثانیاً: دو جواب دیگری که در پاسخ آیهٔ اول بیان شد در اینجا نیز می‌آید.

در پاسخ آیهٔ سوم (فتح/۱۸) نیز باید گفت: اولاً: این آیه مربوط به گروه خاصی است که در حدیبیه در زیر درخت با پیامبر بیعت نمودند نه همهٔ صحابه، مگر همهٔ صحابه برای انجام عمره همراه پیامبر در سال ششم هجرت شرکت داشته‌اند که در بیعت شجره با پیامبر بیعت کنند؟ ثانیاً: این آیه بیانگر رضایت خداوند از همان کار خاص؛ یعنی بیعت با پیامبر جهت وفاداری و مقاومت است نه از همهٔ کارهای آنها. تعبیر آیه این است که خداوند از آن مومنین به دلیل این که - یاهنگامی که - با تو بیعت کرده‌اند راضی است. ثالثاً: این رضایت و وعده‌ای که خداوند به آنها داده است منوط به این می‌باشد که عهد شکنی و بیعت شکنی نکنند؛ یقیناً کسانی که نقض بیعت و عهد کردند مشمول این آیه نیستند. شاهد بر این معنا، آیهٔ دیگر همین سوره است که می‌فرماید: ای رسول خدا! به حقیقت، آنان که با تو بیعت می‌کنند با خدا بیعت می‌کنند؛ دست خدا بالای دست آنهاست؛ پس هر کس این بیعت را نقض کند بر زیان خویش، آن را نقض کرده است و هر کس به آن وفا کند بزودی خداوند پاداش بزرگ به او خواهد داد. (فتح/۱۰) این آیه بخوبی نشان می‌دهد وعده‌ای که در آیهٔ ۲۹ همین سوره داده شده، وعدهٔ مشروط بوده است نه وعدهٔ تضمینی و همین نکته شاهد خوبی است بر مدعایی که در پاسخ آیات دیگر بیان کردیم.

در پاسخ آیهٔ چهارم (انفال/۷۴-۷۵) نیز باید گفت: اولاً: این آیه مانند آیهٔ پیشین در صدد تمجید از آنها به دلیل عملکردهایی می‌باشد که در آیه بیان شده است (مانند ایمان آوردن، هجرت، جهاد کردن و ماوا دادن به مهاجران اسلام) نه در صدد تمجید و تعریف از همهٔ عملکردهای آنها



ثانیاً: می‌توان گفت این آیه درصدد تعریف از گروه مهاجران و انصار است؛ همانگونه که قبلاً گفتیم تعریف و تمجید از گروه و صنف خاص به معنای تعریف از همه افراد آنها نیست. ثالثاً: به فرض این که آیه مزبور درصدد تعریف و تمجید از همه آنها به نحو عام باشد، دلالتی بر تضمین آن تا آخر عمر ندارد و به فرض این که داشته باشد، «ظاهر» است و قابل تقیید. اهل سنت به آیات دیگری نیز برای اثبات عقیده خود تمسک کرده‌اند که دلالت آنها ضعیفتر از آیات پیشین است. برای پرهیز از اطالة سخن از نقل و نقد آنها خودداری می‌کنیم.

پاسخ روایات

در پاسخ به روایات مورد استدلال اهل سنت باید گفت: اولاً: آنچه که در روایات اهل سنت آمده است، مدح و ثنا از اصحاب پیامبر اکرم (ص) است، اما منظور و مراد از اصحاب چیست، در این روایات نیامده است؛ از کجا معلوم که مقصود از اصحاب، همه کسانی باشند که پیامبر را مشاهده یا ملاقات کرده باشند. به نظر ما این تعریف نه با معنای لغوی اصحاب سازگاری دارد و نه با معنای عرفی و محاوره‌ای آن؛ اصحاب یک شخص، به کسانی گفته می‌شود که به دلیل ایمان، وابستگی، سرسپردگی، ملازمت و مصاحبت، در حلقه یاران شخص درآمده باشند. دست کم این است که لفظ اصحاب میان این معنا و معنایی که در کتب اهل سنت آمده‌است مجمل می‌باشد و نمی‌توان در موارد مشکوک به این روایات استدلال کرد. ثانیاً: بسیاری از روایات مورد استدلال، دلالتی بر مدعای اهل سنت (عدالت و اجتهاد اصحاب) ندارد؛ مثلاً روایاتی که از سب و لعن اصحاب نهی کرده است دلالتی بر عدالت آنها ندارد. مگر هر غیر عادل سب و لعنش جایز است؟ آیا می‌توان مومن غیر عادل و غیر مجتهد را سب و لعن کرد؟ این روایات می‌تواند ناظر به این باشد که اصحاب مرا به دلیل وابستگی‌ای که به من دارند، مورد احترام قرار دهید و از سب و بدگویی آنها که ممکن است بدگویی من تلقی شود پرهیز نمایید. شاهد بر این معنا روایتی است که می‌گوید: هر کس آنها را دوست بدارد به خاطر دوستی من آنها را دوست داشته است و هر کس آنها را دشمن بدارد به خاطر دشمنی با من آنها را دشمن داشته است و... ثالثاً: روایاتی که بر مدح و ثنای صحابه دلالت دارد در مقام تعریف از گروه صحابه است نه در مقام تعریف از تک تک آنها؛ اگر پیامبر اکرم (ص) از صحابه تعریف می‌کند، معنایش این نیست که همه آنها بی استثنا خصوصاً طبق این تعریف که همه کسانی که پیامبر را ملاقات کرده‌اند صحابی به حساب

می‌آیند - اینگونه‌اند. تعریف از صحابه، شبیه تعریف و تمجیدی است که در پارهای از آیات و روایات از مومنین، مسلمین، مجاهدین، مصلین، صائمین و... شده است. این گونه تعریفها ناظر به گروه و مجموعه است؛ گروهی که مشمول آن وصف و عنوان هستند، نه ناظر به تک تک افرادی که در ظاهر در آن دسته و گروه داخلند. آیا می‌توان گفت براساس روایتی که می‌گوید اصحاب من اگر از دست بروند مردم متحیر و سرگردان می‌شوند، هر یک از صحابه که از دنیا می‌رفتند مردم دچار سرگردانی در امور دین خود می‌شدند؟!

رابعاً: مشکل اصلی، در سند این روایات است؛ بعضی از این روایات مرسله‌اند و برخی از آنها دارای روایانی است که یا ضعیف و کذاب یا متهم به کذبند و یا مجهول الحال؛ به همین جهت، بسیاری از علمای اهل سنت نیز - حتی آنها که در پذیرش روایت چندان هم سختگیر نیستند - زیربار برخی از این روایات نرفته‌اند. ترمذی برخی از این روایات را غریب و یا مرسل می‌شمارد. (سنن ترمذی، ۱۰۰۶-۱۰۰۵) قاضی عیاض نیز حدیث «اصحابی کالنجوم» را نقل نموده و می‌گوید: دارقطنی در فضائل و ابن عبدالبر گفته‌اند که اسناد این حدیث حجت نمی‌باشد. (قاضی عیاض، شرح الشفاء، ۹۱/۲) بیهقی نیز می‌گوید: متن این حدیث، مشهور است ولی سندهای آن ضعیف می‌باشد؛ چه این که در اسناد این حدیث، «حارث بن غضین» مجهول الحال و «حمزه ابن ابی حمزه نصیری» که متهم به کذب بوده‌اند وجود دارند. و نیز ابن حزم گفته است که این حدیث دروغ، ساختگی و باطل است. (سلطان الواعظین شیرازی، شبهای پیشاور، ۵۹۵-۵۹۴) خامساً: مضمون بعضی از این روایات با عقل و منطق سازگاری ندارد؛ زیرا روایتی که می‌گوید هریک از اصحاب من مانند ستارگان آسمانند، به هر یک از آنها تمسک کنید هدایت می‌یابید، معنایش این است که شما در توجه و تمسک به هر یک از اصحاب، جهت هدایت دینی خود مختارید.

چند سؤال در اینجا مطرح می‌شود: اول این که مگر اصحاب پیامبر که تعداد آنها به دهها هزار تن می‌رسد (طبق تفسیری که اهل سنت از اصحاب دارند) در یک حد و اندازه‌اند؟ اهل سنت تفاضل و اختلاف مراتب را در میان صحابه قبول دارند. برخی از صحابه حتی یک روایت هم از پیامبر نقل نکرده‌اند؛ برخی از آنها حتی در یکی از جنگهای زمان پیامبر مشارکت نداشته‌اند؛ برخی از آنها شاید حتی یک بار در محافل و مجالس پیامبر شرکت نکرده‌اند و... آیا اینگونه صحابه، با صحابه ای که از آغاز رسالت و بلکه قبل از رسالت تا پایان رسالت با پیامبر بوده‌اند، ملازمت و مصاحبت در همه مراحل، مجالس، اکثر جنگها و مواطن خوف و خطر داشته‌اند و



صدها روایت از او شنیده و نقل کرده‌اند و به رفتار و سنن او آگاهی پیدا کرده‌اند برابری می‌کنند؟! آیا با وجود اینگونه تفاوت و تفاضل شدید، معقول است گفته شود همه آنها به مانند ستارگان آسمانند و به هر یک برای هدایت خویش می‌توانید تمسک کنید؟! اصولاً با توجه به این که بسیاری از صحابه به دلیل کوتاهی مصاحبت با پیامبر از قرآن و سنت پیامبر آگاهی چندانی نداشته‌اند، چگونه می‌توان مردم را به مراجعه به آنها توصیه کرد؟ آیا می‌توان مردم را در امور دینی خویش به ابوسفیان ارجاع داد؟

سوال دوم این است که با عنایت به این که میان برخی از صحابه پیامبر (ص) اختلافات شدیدی پیش آمد به گونه‌ای که در دیدگاه‌ها، مواضع و اصول مقابل هم قرار گرفتند و کارشان به جنگهای خونین، سب و لعن همدیگر منتهی شد و همین اختلافات باعث تفرقه میان مسلمین و تفکیک صفوف امت اسلامی شد، چگونه می‌توان گفت هر یک از آنها مانند ستاره آسمانند و می‌توانید جهت هدایت، سعادت و نجات خویش به هر یک از آنها که خواستید تمسک کنید؟! آیا می‌توان میان دوخط متقابل و متضاد مردم را مختیر کرد و هر یک را، راه نجات معرفی کرد؟ آیا می‌توان به تعداد صحابه پیامبر راه هدایت و سعادت داشت؟

سوّم این که اگر هر یک از صحابه پیامبر مانند ستاره آسمانند و مردم در رجوع کردن به هر یک مختارند، پس چرا نسبت به شیعیان، این همه طعنه و تهمت و بدگویی را روا می‌دارید؟ چرا به شیعیان این حق را نمی‌دهید که طبق تشخیص خودشان به برخی از صحابه پیامبر که در رأس آنها علی (ع)، فاطمه، سلمان، مقداد، ابوذر، عمار و... قرار دارند تمسک کنند؟ چرا خلفا به این سخن پیامبر عمل نکردند؟ چرا به مسلمانها اجازه ندادند که به هر یک از صحابه که خود خواستند و تشخیص دادند تمسک کنند و از او هواداری نمایند؟

شبهه همین اشکالات در مورد روایاتی که فضایل بی‌حسابی را برای اصحاب نقل می‌کنند مطرح می‌شود؛ مثلاً در مورد روایتی که می‌گوید: «اگر کسی به اندازه کوه احد طلا داشته باشد و آن را در راه خدا به ایتم، مساکین و بیچارگان انفاق کند تا این که فضیلت یک ساعت یکی از اصحابم را به دست آورد، هرگز موفق نخواهد شد.» سوالی که به ذهن هر انسان عاقلی می‌آید این است که مگر هم صحبتی با پیامبر و یا دیدار و ملاقات با او چه کیمیایی بود که شخص را صاحب این همه ثواب و فضیلت می‌کرد؟ آیا عقل می‌تواند زیر بار این گونه روایات برود؟ با عدل الهی چگونه سازگار است که یک شخص با دیدار پیامبر که چه بسا عوامل غیر اختیاری در آن دخالت

داشته‌اند به فضیلت و اجری نایل آید که شخص دیگر با انفاق کوهی از طلا در راه خدا به بیچارگان و ایتم - صرفاً به دلیل این که به جبر زمان و مکان نتوانست به دیدار پیامبر نایل آید هر چند مشتاق و آرزومند این دیدار باشد - نتواند حتی به فضیلت یک ساعت یکی از این اصحاب دست پیدا کند؟ و یا به فضیلت انفاق یک مدّ یا نصف مدّ صحابه نایل آید؟ اگر ملاک فضیلت، دیدار پیامبر است، این دیدار و ملاقات شامل حال کفار و مشرکین و منافقین هم بوده است! و اگر ملاک فضیلت، ایمان به خدا و رسول و پذیرش رسالت و نبوت اوست، این فضیلت می‌تواند شامل حال کسانی شود که به دیدار و ملاقات پیامبر نایل نیامده‌اند.

پاسخ دلیل عقلی

در نقد دلیل عقلی آنها - عقل خالی از هوا و تعصب، بر حکمت و رحمت خدا محال می‌داند که برای حمل شریعت خود امتی را برگزیند که اهل فسق و انحراف و گناه باشند... و متهم دانستن آنها در حقیقت متهم نمودن حکمت بالغه الهی است - باید گفت: اولاً: این دلیل نمی‌تواند بر عدالت همه صحابه پیامبر دلالت کند؛ زیرا همه آنهايي که پیامبر را دیده‌اند حامل شریعت الهی نیستند؛ بسیاری از صحابه (آنهايي که پیامبر را دیده‌اند) حتی یک روایت هم از پیامبر نقل نکرده‌اند. آنهايي که حاملان شریعت الهی بوده‌اند عدهٔ خیلی از صحابه بوده‌اند. ثانیاً: لازمهٔ این دلیل آن است که هر کس در نقل شریعت نقش بیشتری داشته و روایات بیشتری را نقل کرده باشد از دیگران عادلتر باشد، و حال آن که چنین نیست؛ روایاتی که در منابع اهل سنت از حضرت علی، حضرت زهرا (س) و خلفا نقل شده است به مراتب کمتر از روایات ابوهریره و انس بن مالک می‌باشد، ولی یقیناً نمی‌توان عدالت و اجتهاد ابوهریره و انس را از دیگران بالاتر دانست. ثالثاً: اگر دلیل عدالت صحابه دلیل عقلی مزبور است، این دلیل در مورد صحابه همهٔ پیامبران دیگر خصوصاً پیامبران اولوالعزم نیز قابل طرح می‌باشد؛ زیرا صحابه پیامبران دیگر نیز نقش حامل و ناقل شریعت را داشته‌اند و حال آن که هیچ یک از علمای اهل سنت قائل به عدالت صحابه همهٔ پیامبران پیشین نیستند؛ چون قرآن کریم، روایات و تاریخ به صورت قطعی برخلاف آن گواهی می‌دهد.

پاسخ اجماع

در نقد اجماع (دلیل چهارم) باید گفت: اولاً: اجماعی از امت اسلامی در کار نیست؛ زیرا



همه شیعیان برخلاف این، عقیده دارند. آنچه از اجماع در نظر اهل سنت معتبر می‌باشد، اجماع امت است و شیعیان نیز جزء امت اسلامی به حساب می‌آیند. از این رو نمی‌توان گفت مخالفت شیعیان مهم و قابل توجه نیست؛ زیرا هم از جهت کمیت تعداد آنها بسیار قابل توجه است و هم از جهت کیفیت؛ وجود بزرگان، دانشمندان و حتی صحابه کبار پیامبر مانند حضرت علی (ع)، حضرت زهرا (س)، سلمان، ابوذر و غیره در میان آنها قابل توجه است. ثانیاً: در میان علمای اهل سنت نیز اجماع وجود ندارد؛ زیرا هم در تعریف صحابه پیامبر با هم اختلاف نظر دارند - چنان که قبلاً گذشت - و هم در عدالت همه صحابه اتفاق نظر وجود ندارد. ابن حجب در مختصر الاصول می‌گوید: «الاكثر على عدالة الصحابة وقيل هم كغيرهم وقيل قول ثالث الى حين الفتن وقالت المعتزلة عدول الا من قاتل علياً.» (ابن حجب، مختصر الاصول، ۶۷/۲) در اینجا ابن حجب چهار قول را درباره صحابه ذکر می‌کند: ۱- عدالت همه صحابه که قول اکثر است. ۲- فرقی میان صحابه و غیر صحابه نیست. ۳- عدالت صحابه تا قبل از وقوع فتنه و اختلاف میان خود آنها. ۴- عدالت صحابه جز آنهایی که با علی جنگیدند که این قول، قول معتزله است.

سعدالدین تفتازانی می‌گوید: میان خود صحابه پیامبر آنچه در کتابهای تاریخی آمده است جنگها و مشاجراتی رخ داده است که ظاهرش نشان می‌دهد برخی از صحابه از راه حق منحرف شده‌اند و به حد ظلم و فسق رسیده‌اند و انگیزه و عامل این امر، کینه، دشمنی، حسادت، خصومت، ریاست طلبی و جاه پرستی بوده است. این گونه نیست که هر کس پیامبر را ملاقات کرده است به خیر و خوبی شناخته شده باشد. البته علما به خاطر حسن ظنی که نسبت به اصحاب رسول خدا (ص) دارند برای مشاجرات و محاربات آنها توجیهاتی ذکر می‌کنند و آنها را از گمراهی و فسق میراً می‌دانند. (سعدالدین تفتازانی، پیشین، ۳۱۰)

با توجه به این که ابن حجب و سعدالدین تفتازانی از جهت زمانی بر افرادی مانند ابن حجر عسقلانی تقدم دارند، قهراً ادعای آنها در نفی اجماع مقدم بر ادعای ابن حجر در اثبات اجماع است.

انتقاداتی چند بر دیدگاه اهل سنت درباره عدالت صحابه

۱- آیات فراوانی در قرآن کریم (خصوصاً در سوره‌های توبه، احزاب و منافقون) به توبیخ و سرزنش شدید برخی از اطرافیان و همراهان پیامبر اکرم که از فرمان خدا و رسولش تخلف

ورزیده‌اند به عنوان منافقان می‌پردازد؛ در این آیات به افشاگری ماهیت منافقان پرداخته می‌شود و صفات و افعال ناپسند آنها مورد نکوهش قرار می‌گیرد. (منافقون؛ توبه، ۱۰۲-۱۰۱-۹۷-۷۴؛ احزاب، ۱۹-۱۸-۱۲؛ بقره، ۱۰-۸؛ نساء، ۱۴۲)

گاهی در پاسخ می‌گویند: منافقین جزء صحابه پیامبر به حساب نمی‌آیند. بنابراین، آیات مزبور نمی‌تواند دلیلی بر رد عقیده اهل سنت به شمار آید. ولی پاسخ آن این است که اولاً، به چه دلیل منافقین جزء صحابه پیامبر به حساب نمی‌آیند؟ مگر تعریف صحابه چه بود که شامل حال آنها نمی‌شود؟ مگر آنها با پیامبر دیدار نکرده‌اند و در ظاهر به او ایمان نیاورده بودند؟ ثانیاً، اگر منافقین، یعنی، آنهايي که در ایمانشان اهل صدق، صفا و وفا نبودند جزء صحابه به حساب نمی‌آیند، با توجه به این که همه منافقین افراد شناخته شده‌ای نبوده‌اند - چنان که قرآن کریم به صراحت به این امر اشاره دارد (توبه، ۱۰۱) - از کجا می‌توانیم حکم کنیم که چه کسانی صحابه‌اند و چه کسانی صحابه نیستند؟ با توجه به این که ما برخوردار از علم غیب نیستیم و درباره باطن افراد نمی‌توانیم داوری کنیم، قهراً نمی‌توانیم به طور قاطع درباره کسی به صحابه واقعی بودن او حکم کنیم و نیز نمی‌توانیم کسی را با قاطعیت، برخوردار از عدالت و مصونیت بدانیم. آیا پذیرش این گونه لوازم، نقض غرض به حساب نمی‌آید؟ ثالثاً از برخی روایات استفاده می‌شود که پیامبر (ص) منافقین شناخته شده را نیز جزء صحابه خود به حساب می‌آورد. در صحیح بخاری آمده است: عمر از پیامبر (ص) اجازه خواست که منافق معروف «عبدالله بن ابی» را گردن بزند، ولی حضرت فرمود: او را رها کن مبادا مردم بگویند محمد (ص) اصحابش را می‌کشد. (صحیح بخاری، ۵۳۸/۳)

۲- بسیاری از آیات قرآن کریم اصحاب پیامبر را مورد نکوهش و سرزنش قرار می‌دهد و از عملکردهای آنها اظهار ناخشنودی می‌کند که به عنوان نمونه به پاره‌ای از آنها اشاره می‌کنیم: «ای اهل ایمان چه می‌شود که وقتی به شما گفته می‌شود در راه خدا کوچ کنید، بر زمین سنگینی می‌کنید؟ آیا به زندگانی دنیا به جای آخرت راضی گشته‌اید؟ همانا بهره زندگی دنیا برابر آخرت ناچیز است؛ اگر کوچ نکنید شما را دچار عذابی دردناک می‌کند و گروه دیگری را جایگزین شما می‌نماید...» (توبه، ۳۹-۲۸) «ای کسانی که ایمان آورده‌اید! چرا چیزی را می‌گویید که به آن عمل نمی‌کنید؟! بسیار در نزد خدا مبعوض است که چیزی را بگویید و به آن عمل نکنید.» (صف، ۳-۲) «ای پیامبر! بر تو منت می‌گذارند که اسلام آورده‌اند. بگو: اسلامتان را بر من منت نگذارید، بلکه خداوند بر شما منت نهاد که به سوی ایمان هدایتان کرد، اگر اهل



صداقت و راستی باشید. «(حجرات ، ۱۷)» برخی از آنان دائماً پیامبر را اذیت می‌کنند و می‌گویند: پیامبر شخص خوش باوری است. بگو این خوش باوری من به نفع شماست؛ پیامبر به خدا ایمان دارد و (تنها) مؤمنان را تصدیق می‌کند و برای آنان که از شما ایمان آورده‌اند رحمت است و آنان که رسول خدا را می‌آزارند برای آنها عذابی دردناک است. «(توبه ، ۶۱)» برخی از آنان در تقسیم صدقات بر تو خرده می‌گیرند، پس اگر مال زیادی به آنها عطا کنی راضی می‌شوند و اگر چیزی به آنها داده نشود سخت خشمگین می‌گردند. «(توبه ، ۵۸)» شما همان کسانی هستید که پیش از آن که دستور جهاد برای مسلمانان بیاید آرزوی کشته شدن (شهادت) می‌کردید، پس اکنون که به جهاد مامور شدید چرا از مرگ نگران می‌شوید؟ محمد (ص) نیست مگر پیامبر از جانب خدا که پیش از او نیز پیامبرانی بودند و رفته‌اند، اگر پیامبر بمیرد یا کشته شود به گذشته‌های خویش (دین جاهلیت) بر می‌گردید؟! اگر کسی مرتد شود و به عقب برگردد به خدا ضرری نخواهد رسید. (آل عمران ، ۱۴۶-۱۴۳)

دلالت این آیات بر عدم عدالت و عدم مصونیت صحابه از گناه و فسق به حدی است که برای هیچ منصفی جای تردید باقی نمی‌گذارد. جالب این است که برخی از آیات بصراحت بر فسق برخی از صحابه پیامبر (ص) دلالت دارد. به‌عنوان نمونه می‌توان به این آیات اشاره کرد: «ای کسانی که ایمان آورده‌اید! هرگاه فاسقی خبری برای شما آورد، (باور نکنید) پس تحقیق کنید، مبادا از روی جهالت با قومی برخورد کنید، سپس از کارتان پشیمان گردید. «(حجرات ، ۶). زمخشری در تفسیر این آیه می‌گوید: پیامبر اکرم (ص)، ولید بن عقبه را برای جمع آوری زکات به سوی قوم بنی‌المصطلق فرستاد و میان او و آنها کینه‌ای بود. همین که به نزدیک دیار آنها رسید آنها سواره به استقبال او شتافتند، او پنداشت که به قصد جنگ با او آمده‌اند، برگشت و به پیامبر (ص) عرض کرد که آنها مرتد شدند و از دادن زکات امتناع می‌ورزند. (زمخشری، کشاف، ۳۶۰/۴)

برخی از آیات بر بی‌ادبی و کم‌شعوری برخی از اصحاب پیامبر (ص) دلالت دارد: «انان که تو را از پشت حجره‌هایت با صدای بلند می‌خوانند (فریاد یا محمد یا محمد ص) سرمی‌دهند) به حقیقت اکثر آنها بی‌خرد و بی‌شعورند و اگر آنها (ادب نگه داشته) و صبر می‌کردند تا تو به جانب آنها بیرون آیی به نفع آنها بود. «(حجرات ، ۵) از برخی از آیات استفاده می‌شود که گاهی برخی از اصحاب کلمات کفر آمیز بر زبان جاری می‌کردند و افکار کفر آمیز در دل آنها رسوخ پیدا می‌کرد:

« به خدا سوگند می‌خورند که چیزی نگفته‌اند ، ولی به تحقیق ، آنها کلام کفر را بر زبان رانده‌اند و پس از اسلام آوردنشان کافر گشته‌اند .» (توبه ، ۷۴ ؛ آل عمران ، ۱۵۳ ؛ توبه ، ۴۵ ؛ احزاب ، ۱۲)

۳- روایات فراوانی در منابع اهل سنت وجود دارد که به وضوح بر عدم عدالت برخی از صحابه دلالت دارند ، به عنوان نمونه تنها به چند مورد آن بسنده می‌کنیم :

الف) بخاری در صحیح خودش در «باب فی الحوض» حدود ده روایت از پیامبر اکرم (ص) نقل می‌کند که همه آنها در ذم صحابه ، سرزنش و شکوه از عملکرد اصحاب بعد از پیامبر اکرم (ص) است . به چهار روایت آن اشاره می‌کنیم : «نبی خاتم فرمود : اقوامی در قیامت در سر حوض بر من وارد می‌شوند ، هم من آنها را می‌شناسم و هم آنها مرا ، سپس بین من و آنها جدایی انداخته می‌شود و من می‌گویم : آنها از من هستند . در جواب من گفته می‌شود : تو نمی‌دانی که آنها بعد از تو چه کارها کردند (چه بدعتها گذاشتند) . آنگاه من می‌گویم : دور باد آنان که پس از من در دین تغییر دادند . « من در روز قیامت جمعی از اصحابم وارد می‌شوند از ورود آنها به حوض کوثر جلوگیری می‌کنند . من می‌گویم : ای پروردگار من ! اینها اصحاب من هستند . خداوند می‌فرماید : تو مطلع نیستی که آنها چه کارها پس از تو کردند (چه بدعتها در دین ایجاد کردند) . اینها به پشت برگشتند و عقب گرد نمودند . « من قبل از شما می‌روم و شاهد و گواه بر کارهای شما هستم... به خدا سوگند بر شما نمی‌ترسم که پس از من مشرک شوید ، ولی می‌ترسم که بر سر دنیا رقابت و دعوا کنید . « در قیامت در حالی که من ایستاده‌ام ناگهان گروهی وارد می‌شوند و من آنها را می‌شناسم ، ناگهان فردی به آنها می‌گوید : زودتر بیایید! می‌گویم : به کجا ؟ می‌گوید : به خدا قسم به سوی جهنم . می‌گویم : اینها چه کار کرده‌اند ؟ می‌گوید : پس از تو به جاهلیت برگشتند و مرتد شدند . از آنها نمی‌بینم کسی نجات پیدا کند جز به اندازه چند شتری که از گله شتران جدا شوند .» (صحیح بخاری ، ۵۰۳/۴)

ب) ابوسعید خدری می‌گوید : « روزی در حضور پیامبر (ص) نشسته بودیم که حضرت مشغول تقسیم بود ، ناگهان ذوالخویصره که از بنی تمیم است آمد و گفت : یا رسول الله! عدالت را رعایت کن! حضرت فرمود : وای بر تو ، اگر من عدالت نورزم چه کسی می‌خواهد عدالت کند! عمر برخاست و عرض کرد یا رسول الله! اجازه بده که گردنش را بزخم ، حضرت فرمود او را رها کن ، چرا که او دارای یارانی است که شما نماز خود را در برابر نماز آنان و روزه خود را در برابر روزه آنان کم و بی ارزش می‌بینید ، آنها قرآن می‌خوانند ولی از گلوهایشان فراتر نمی‌رود ؛ آنان از دین

خارج می‌شوند چنان که تیر از کمان خارج شود.» (همان، ۳/۴۷)

ج) احمد بن اشکاب گوید: «محمد بن فضیل از علاء بن مسیب از پدرش نقل کرده که گفت: براء بن عازب را ملاقات کردم به او گفتم: خوشا به حالت! با پیامبر هم صحبت بودی و زیر درخت با او بیعت کردی، گفت: فرزند برادرم! تو نمی‌دانی که ما پس از او چه کارها کردیم و چه انحرافها در دین به وجود آوردیم.» (همان، ۲۳۴) از این دست روایات که بر عدم عدالت صحابه دلالت دارد در منابع اهل سنت فراوان است و مابه همین مقدار بسنده کردیم.

منابع:

۱- قرآن

- ۲- ابن اثیر، اسدالغابه، ج ۱، بیروت، دار احیاء التراث العربی
- ۳- عسقلانی، ابن حجر، فتح الباری، ج ۷، دار احیاء التراث العربی، چاپ چهارم، ۱۴۰۸ ق.
- ۴- قرطبی، یوسف بن عبد البر، الاستیعاب فی معرفه الصحابه، ج ۱، بیروت، دارالکتب العلمیه (۱۴۱۵ ق)
- ۵- عسقلانی، ابن حجر، الاصابه فی تمییز الصحابه، ج ۱ و ۲ و ۳، بیروت، دارالکتب العلمیه، چاپ اول، ۱۸۵۳ م.
- ۶- ابن اثیر، جامع الاصول، ج ۱، دار احیاء التراث العربی، چاپ اول (۱۴۰۳ ق)
- ۷- طبری، محب الدین احمد بن عبدالله، الرياض النضرة، ج ۱، بیروت، دارالمعرفه (۱۴۱۸ ق)
- ۸- تفتازانی، سعدالدین، شرح المقاصد، ج ۵، بیروت، دارالفکر.
- ۹- مسلم، صحیح مسلم، ج ۲ و ۴ و ۷، بیروت، دارالفکر
- ۱۰- بخاری، صحیح بخاری، ج ۳ و ۴، بیروت، دارالقلم، چاپ اول، ۱۴۰۱ ق.
- ۱۱- ترمذی، سنن ترمذی، بیروت، دار احیاء التراث العربی (۱۴۲۱ ق)
- ۱۲- ابن حجر، المطالب العالیه، ج ۴، بیروت، دارالمعرفه (۱۴۱۴ ق)
- ۱۳- عیاض، قاضی، شرح الشفاء، ج ۲
- ۱۴- شیرازی، سلطان الواعظین، شبهای پیشاور، دار الکتب الاسلامیه (۱۳۵۲)
- ۱۵- ابن حاجب، مختصر الاصول، ج ۲، عالم الکتب، بیروت، لبنان، چاپ اول، ۱۴۱۹ ق.
- ۱۶- زمخشری، کشاف، ج ۴، مکتب الاعلام الاسلامی (۱۴۱۶ ق)
- ۱۷- مسعودی، مروج الذهب، ج ۱، مصر، چاپ اول، المطبعه البهیة، ۱۳۴۶

- ۱۸- مالکی ، ابن عبدربه ، العقدالفريد ، ج ۲ ، دارالکتب الحكيمه ، چاپ سوم ، لبنان ، ۱۴۱۷
- ۱۹- امينى ، محمدحسين ، الغدير ، ج ۱۰ ، چاپ پنجم ، دارالکتب العربى ، بيروت ، ۱۴۰۳ .
- ۲۰- طبرى ، محمدبن جرير ، ج ۳ ، تاريخ الامم و الملوك ، جلد ۳ ، مطبقة الاستقامه بالقاهره ، ۱۳۵۸ ق .
- ۲۱- ابن اثير ، الكامل فى التاريخ ، ج ۳ ، چاپ اول ، دارصادر ، بيروت ، ۱۴۰۲ .
- ۲۲- ابن عساكر ، تاريخ ابن عساكر ، ج ۵ ، چاپ اول ، دارالفکر ، بيروت ، ۱۴۱۵ .
- ۲۳- ابن سعد ، الطبقات الكبرى ، ابو هريره ، ج ۴ ،
- ۲۴- شرف الدين الموسوى ، سيدعبدالحسين ، ابو هريره ، بيروت ، دار الزهراء (۱۴۱۵ ق)
- ۲۵- ابن ابى الحديد ، شرح نهج البلاغه ، ج ۱ و ۳ ، مصر
- ۲۶- امين ، احمد ، فجر الاسلام ، دارالکتب العربى ، لبنان ، بيروت ، چاپ اول ، ۱۹۷۵ .
- ۲۷- ابن قتيبه ، تأويل مختلف الحديث ، چاپ اول ، دارالجميل ، بيروت ، لبنان ، ۱۹۹۴ ق .



پژوهشگاه علوم انسانی و مطالعات فرهنگی
پرتال جامع علوم انسانی

